امسال سال زنان بود

ادامه از صفحه ۱۱

شگفت آنکه از آنتن زنده رسانه ملی رسما تحریک صورت می‌گیرد اگر کسی بازمانده است، این گوی و میدان! فلان کس از فیلمی علیه شما طرفداری کرد، بشتابید که غفلت موجب پشیمانی است. دلیل این دشمنی آشکار چیست؟ چرا یک «فیلم‌ساز» در سطح مجری یک برنامه به این‌گونه متزلزل می‌شود و مسائل شخصی دیگران را با عقاید شخصی خودش تبلیغ و تحریک می‌کند؟ در کانادا (شهرهای تورنتو، ونکوور، مونترآل) هر هفته یا بیشتر فیلم‌های ایرانی، همان سینمایی که در ایران نمایش داده می‌شود، در سالن سینما به نمایش می‌رسد. جوانان باذوقی این موضوع را پی می‌گیرند. جمعیت ایرانی هم معمولا استقبال می‌کند. سلیقه بصری تماشاگر ایرانی در تهران و تورنتو یکی است! ازدحام می‌شود. فیلم می‌بینند و هرگز حتی موردی از این قبیل که روی آنتن رسانه ملی اظهار شد، پیش نیامده است.

حدود سی‌واندی سال از سال ۵۷ به بعد در همه صحنه‌های سینمای کشور از سیاست‌گذاری تا اجرا، شرکت مستقیم و فعال داشتم. من اهل خانواده‌ام و به‌شدت به مبانی اخلاقی و خانوادگی اعتقاد دارم. آخرین فیلمی که کار کردم، در دوران آقای احمدی‌نژاد بود و دیدم بهتر است خودم را بازنشسته کنم؛ ولی با سینمای ایران قطع‌رابطه نکردم. فیلم‌نامه و طرح می‌خوانم و دوستان تهیه‌کننده‌ام با من در میان می‌گذارند و همه فیلم‌ها را هم می‌بینم. به دوستان نظرم را درباره فیلم‌ها می‌دهم و با سینمای ایران همراهی می‌کنم و دلم هم می‌تپد. کسی هم در سینمای ایران نیست که نداند من بخشی از سال را پس از بازنشستگی در کانادا می‌گذرانم. پس این کشف جدیدی نیست؛ اما چنین اظهارنظرهایی مبنی بر ترساندن ایرانی‌ها، بیشتر شبیه تخیل است که اگر به کانادا برویم فلان می‌شود. عاشورای امسال در بلندترین خیابان جهان به نام «یانگ استریت» در تورنتوی کانادا، شیعیان ایرانی دسته‌های عزاداری راه انداختند. دسته‌ای منسجم که سنج، طبل، شیپور و پرچم عزا داشت و مرد و زن هم بودند. فقط پلیس مراقب بود ترافیک ایجاد نشود. درمجموع در این مسیر جلوی یک مغازه ایرانی ۱۵، ۱۶ نفر در دو گروه با پرچم شیروخورشید و پرچم داس‌وچکش کمونیست‌ها حضور داشتند که یک گروه شعار ضد«جمهوری اسلامی ایران» می‌دادند و کمونیست‌ها هم به ساحت دین مقدس اسلام توهین می‌کردند. آن دسته بزرگ به مقصد رسید و در ظهر عاشورا جمعیت زیادی نماز خواند و بعد هم غذای قیمه میان جمعیت عزادار پخش شد. حالا سؤال من این است که چرا این جمعیت بزرگ را ندیدند!!! گفته بودند به آقای افخمی تعرض شده است، آن‌هم از سمت کمونیست‌ها. ایشان حتما می‌دانند که مطابق قوانین کانادا، فریاد و اعتراض و... با هماهنگی پلیس امکان‌پذیر است؛ ولی تعرض، ضرب‌وشتم و... عواقب وخیمی دارد و اساسا اتفاق نمی‌افتد.

البته نه‌تنها در اظهارات آقای افخمی، اغلب در اظهارات افرادی مانند آقای ابوالقاسم طالبی هم شنیده‌ایم که معتقدند دوتابعیتی‌ها از ترس اقامت‌شان در کشورهای غربی، فیلم‌هایی با مضامین انقلاب اسلامی را نادیده می‌گیرند. آیا این‌گونه است؟ مثلا در کانادا چنین قوانینی وجود دارد که شما به عنوان یک شهروند دوتابعیتی از فیلم‌هایی با مضامین ضداستعماری و انقلاب اسلامی مانند «ماجرای نیمروز»، «قلاده‌های طلا» دفاع کنید و زندگی‌تان در تورنتو مختل شود؟

تصور چنین چیزی محال است. هیچ‌وقت چنین چیزی را نشنیده‌ام. من «ماجرای نیمروز» را فوق‌العاده دوست دارم و به نظرم فیلم مهمی است. نزدیک‌شدن به نقاط ملتهب تاریخ معاصر به‌هرصورت که باشد باید ارج‌گذاری شود. اصلا خوش‌آمدن یا بدآمدن از چیزی جزء اتهامات در آن طرف دنیا نیست. تازه معمولا هر دو هفته در تورنتو و ونکوور فیلم‌های سینمایی ایرانی روز اکران می‌شود. فیلمی جبهه‌دارتر از «سیانور» نسبت به مجاهدین که نداریم. اما همین فیلم را هم اکران می‌کنند و مردم می‌بینند. سابقه کاری من هم گواهی می‌دهد به تاریخ معاصر علاقه دارم. مثلا همین آقای طالبی فیلم «یتیم‌خانه ایران» را ساخته‌اند که فیلم لازم و درستی است و به موضوع ملتهبی نزدیک شده که باید نزدیک می‌شد و این فیلم را دوست دارم.

الان که از «یتیم‌خانه ایران» دفاع می‌کنید به شما اجازه ورود به انگلستان را می‌دهند؟

(می‌خندد) مگر می‌شود؟! این حرف‌ها کاربرد دعواهای داخلی را دارد.

واقعیت دارد آقای نبوی یکی از مخالفان سرسخت «ماجرای نیمروز» بود و طبق تحلیلی که آقای افخمی دادند، باعث شده در همه بخش‌ها کاندیدا نشود؟

این فیلم در ۹ بخش کاندیدا شد. با هم توافق کردیم که به‌هیچ‌وجه نظرات شخصی خودمان را در زمان تحلیل به بیرون ارائه ندهیم. آنچه بیرون آمده نظرات جمعی ماست و از این نظرات دفاع می‌کنیم.

بااین‌حال کدام یک از نقدهایی که به هیئت داوران وارد شده را منصفانه می‌دانید؟

مگر می‌شود در داوری نقطه ضعف نداشت و مگر همه ما مصون از خطا هستیم؟! نقد اول اینکه ۳۳ فیلم برای بخش مسابقه خیلی زیاد است. بعد از این نباید این تعداد فیلم شرکت داده شود. مورد دیگر اینکه در یکی، دو بخش باید کاندیداهای بیشتری معرفی می‌کردیم و امکان اهدای دیپلم افتخار هم داشتیم. در چند مورد کاندیداهایمان بیشتر از پنج مورد بود که ناچار به حذف شدیم. دیگر اینکه باید یک سیمرغ بلورین به «هنر و تجربه» می‌دادیم که آیین‌نامه اجازه نداد. مورد دیگر اینکه باید از همان ابتدا کاندیداهای سیمرغ بلورین بخش «استعداد درخشان» را اعلام می‌کردیم.

جایزه به فیلم کوتاه درابتدا در آیین‌نامه نبود. اما با ورود آقای ایوبی به این موضوع بعد از بسته‌شدن چارچوب جشنواره، انجام شد. آیا این حرکت خلاف آیین‌نامه نبود؟

جواب این سؤال به هیئت داوران بخش سیمرغ مربوط نمی‌شود. چون دیدن فیلم کوتاه جزء وظایف ما نبود.

به نظر شما حضور فیلم‌های مستند با وجود جشنواره مهمی مثل سینما – حقیقت در جشنواره فیلم فجر اضافه نیست و جشنواره را حجیم نمی‌کند؟ چون بنا بر گواه خود مستندسازان حاضر در جشنواره امسال کسی فیلم‌های آنها را در سالن‌های جشنواره ندید!

پرداختن به سینمای مستند در همه‌جای دنیا وظیفه اصلی شبکه‌های تلویزیونی است. متأسفانه مجموعه رسانه ملی نسبت به این موضوع بسیار جدی نیست. برنامه پخش می‌کند اما به تنوع مستندسازی در زمینه‌های انسانی، تاریخی، ابنیه، سنت‌ها، موسیقی و... توجه نمی‌شود. به‌همین‌دلیل با گفته شما موافقم که مستند در جشنواره تخصصی خودش بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. بهتر است هر جشنواره‌ای مثل مستند، انیمیشن، فیلم کوتاه و بلند و... با گونه‌های خودش مورد قضاوت قرار گیرد. اما در غیبت رسانه‌های مؤثر، مستندسازان میل به دیده‌شدن فیلم‌هایشان در «سانس‌ها» و تمایل دارند در سطح سینمای حرفه‌ای و جشنواره‌ای دیده شوند. اینها همه ناشی از کمبود عرصه عرضه و پخش ویژه فیلم‌های «مستند» است.

در سینمای جهان به‌ویژه آمریکا تنوع ژانر وجود دارد. ولی برخلاف آن در سینمای ایران ۸۰ درصد فیلم‌ها ملودرام هستند. با این نگاه محتوای جشنواره در آینده چگونه پر خواهد شد؟

عکس: سایت جشنواره فیلم فجر

همان‌طور که جشنواره فجر از اول محرکی شد و انگیزه ایجاد کرد، همین نکته که شما می‌گویید هم در آینده عامل انگیزه خواهد شد. امروز مثلا «ژانر وحشت» ما از بین رفته است. همین گونه‌گونگی را می‌توانیم با بخش جشنواره - جشنواره‌ها و... تقویت و ترغیب کنیم.

سیمرغ بلورین بخش « عکس» اهدا شد درحالی‌که میان نامزدها، نام مریم تخت‌کشیان بود ولی آقای تخت‌کشیان به دلیل داوربودن، از ارزیابی کار دخترش در این بخش انصراف داد. آیا نمی‌توانستید نامزد دیگری جایگزین بگذارید ضمن اینکه چرا اجازه دادید تا حق دختر ایشان هم به عنوان یک هنرمند ضایع شود؟

روزی که انتخاب عکس‌ها صورت گرفت و می‌خواستیم رأی‌گیری کنیم برای اولین‌بار آقای تخت‌کشیان غایب بود و حتی به تلفنش هم جواب نمی‌داد. هنگام داوری هم هیچ‌کدام از عکس‌ها نام عکاس نداشت و فقط اسم فیلم‌ها نوشته شده بود. اول ۱۰ سری را جدا کردیم. بعد از دو کارشناس عکاسی کمک گرفتیم. عکس فیلم حتما باید فیلم را تبلیغ کند. داوری عکس بعد از پایان نمایش فیلم‌ها بود. پنج سری عکس از پنج فیلم را به عنوان نامزد جدا کردیم. تا آن زمان نمی‌دانستیم یکی از عکاسان این سری‌ها دختر آقای تخت‌کشیان است. به احتمال قوی ایشان اطلاع داشت قرار است عکس‌ها را ببینیم. داوری که تمام شد فردای آن روز قرار بود نامزدها را اعلام کنیم. ایشان گفت من امضا نمی‌کنم چون یکی از ایشان، دختر من است. ما هیچ نامزدی را عوض نکردیم.

پس ایشان از اول واکنشی نشان نداده بود. چون ممکن بود دخترش در میان نامزدها نباشد؟

بله. ایشان گفت صورت‌جلسه را به این دلیل که دخترم در فهرست کاندیداها است، امضا نمی‌کنم. باور کنید از بهترین عکس‌هایی که نسبت به فیلم‌های دیگر وجود داشت، عکس‌های فیلم «نگار» بود؛ اما به درخواست ایشان آن را حذف کردیم.

چرا جایگزین نکردید؟

وقتی کاندیداها اعلام شده بود، دیگر تغییردادن و کم‌وزیادکردن درست نبود! آقای تخت‌کشیان در جلسه تعیین سیمرغ اعلام کرد: خواهش می‌کنم اسم دخترم را از قضاوت‌تان خارج کنید. درخواست کتبی داد و همه هیئت قبول کردند.

مگر دختر ایشان حق نداشت؟

خب فضا را به اندازه کافی مسموم کرده بودند.

مریم تخت‌کشیان خودش باید انصراف می‌داد نه پدرش! مگر در عرصه «هنر» هم دختران باید قیم داشته باشند؟

هنوز به مریم تخت‌کشیان احساس دِین می‌کنیم. هیچ فشاری روی ما تأثیر نگذاشت. دراین‌باره به دلیل فشارِ محمدرضا تخت‌کشیان به دلیل شخصیت و احترام فوق‌العاده‌ای که برایش قائل هستیم و اینکه انسان بامرامی است، به خواسته‌اش تن دادیم.

مگر می‌شود در داوری نقطه ضعف نداشت و مگر همه ما مصون از خطا هستیم؟! نقد اول اینکه ۳۳ فیلم برای بخش مسابقه خیلی زیاد است. بعد از این نباید این تعداد فیلم شرکت داده شود. مورد دیگر اینکه در یکی، دو بخش باید کاندیداهای بیشتری معرفی می‌کردیم و امکان اهدای دیپلم افتخار هم داشتیم. در چند مورد کاندیداهایمان بیشتر از پنج مورد بود که ناچار به حذف شدیم

درباره بهترین جلوه‌های ویژه بصری و میدانی موضوع ارشا اقدسی را که همه ما می‌دانیم. آیا در زمان دیدن فیلم، به تیتراژ دقت نکردید؟

می‌توانید از بقیه داورها بپرسید. من یک بار به اعتراض به آپاراتچی سینما گفتم به‌هیچ‌وجه چراغ‌ها را تا لحظه‌ای که آخرین تشکر و تاریخ ادامه دارد، قطع نکن! چون ما باید همه‌چیز را ببینیم. در این حال اطلاعات اصلی که در فرم‌های رسمی از سوی تهیه‌کننده درج و به ما اعلام شده، مدنظر داوران قرار داشته است.

یعنی کسانی که خودشان ثبت‌نام کرده‌اند مرتکب خطا شده‌اند که به نظرتان تقلب نیست؟

خیر؛ سازنده تقلب نکرده. عرض کردم که آنالوگ منقرض و دیجیتال جایگزین آن شد. دوران استحاله و گذار است که با خودش تنش‌ها و رعشه‌هایی همراه دارد. این رعشه‌ها ازجمله در نوع پرداخت، ساخت و همه موارد، تأثیرگذار است. سینمای ما هنوز نتوانسته دیجیتال را کامل هضم کند و نیازمند مناسبات جدیدی است. به عنوان کارشناس در زمان دیدن فیلم متوجه می‌شوید تدوین اشکال دارد؛ اما اشکالش از تدوینگر نیست؛ اشکال به خاطر نبود وقت است و اگر وقت داشت، می‌دانست این نوع تقطیع، فیلم را از ریتم طبیعی‌اش جدا می‌کند. صدا و جلوه‌های ویژه وقت نداشته، پس گروه انتخاب جای جلوه‌های ویژه پرده سبز می‌بینند. درباره ارشا اقدسی، در تیتراژ بود و دیدیم یکی از مشکلاتش این است که عضو انجمن نیست. انجمن اعتراض کرد. صاحب فیلم هم گفت نبوده؛ اما در فهرستی که داده بود...، تهیه‌کننده هم دچار این اشتباه شده بود. وقتی ۳۳ فیلم باشد ممکن است فرم پرکردن با سرعت انجام شود و اشتباهاتی رخ داد. به نظرم درشت‌کردن این اشتباهات، منشأهای دیگری دارد.

سیمرغ بلورین بهترین جلوه‌های ویژه به آرش آقابیگ تعلق گرفت برای فیلم‌های «خفگی»، «رگ خواب»، «یک روز بخصوص» و چندین فیلم دیگر. آقای جیرانی قبل از جایزه‌گرفتن ایشان، به‌طعنه گفتند خیلی خوشحالم بالاخره هیئت داوران برف فیلم را دید! می‌گفتند این فیلم جلوه‌های ویژه نداشته و بیشتر بصری بوده تا میدانی.

وقتی فیلم‌های مختلف آقابیگ را دیدیم، متوجه شدیم در بسیاری از فیلم‌ها کار کرده و حضور دارند که حتما به دلیل تخصص‌شان است. کسی که واجد شرایط دریافت سیمرغ بلورین و به نظر رسید خودش رقیب خودش است! به همین دلیل ایشان به دلیل مجموعه کارهایش، مستحق دریافت سیمرغ بلورین شد. در علت این ارائه هم «به خاطر مجموعه فیلم‌های ایشان» را ذکر کردیم. نام فیلم‌ها هم آمد. «خفگی» هم از آن زمره بود. جای نوشتن تمام فیلم‌ها نبود. این نام هم آمد! داستان پریدن گوسفند شد از جوی/ خوشحالی بزغاله از مچ‌گیری!

درباره دو سیمرغ بلورینی که به دو بازیگر زن فیلم اهدا کردید، بگویید. دلیل آن چه بود؟

خیلی‌ها گشته‌اند، نقاطی را پیدا کرده‌اند و گفته‌اند طبق آیین‌نامه جشنواره دو سیمرغ به یک کار داده نمی‌شود. البته یک بند را نخوانده‌اند که دبیر جشنواره می‌تواند تصمیم بگیرد. فیلم‌های «رگ خواب» به دلیل بازی خانم حاتمی و «زیر سقف دودی» با بازی خانم مریلا زارعی را دو بار دیدیم و بقیه را هم مقایسه کردیم. امسال سال زنان بود. درباره مردها هم بحث‌های زیادی داشتیم؛ ولی به دوباره دیدن نرسید و در عرصه‌های نقش اول و دوم زنان، طراحی لباس، کارگردانی و... همه‌جا زن‌ها درخشیدند و معدل زن‌ها خیلی بالاتر از مردان سینما بود. خیلی هم از این بابت خوشحالیم. خانم‌ها حاتمی و زارعی دو نقش داشتند که نقش کاملا محوری بود از نظر بازی، درک شخصیت، برون‌داد شخصیت... . یادمان باشد بازیگران زن، بازی‌ای که می‌توانند بکنند بیشتر در صورت است نه اندام. مردها می‌توانند ری‌اکشن‌های زیادی داشته باشند؛ اما زن‌ها محدودیت دارند و درآوردن این دست نقش‌ها با این محدودیت‌ها، واقعا «هنر» است. درست است که خانم زارعی در «اسرافیل» هم بازی خوبی دارد؛ اما در «زیر سقف دودی» در نقش زنی است که خود را ازدست‌رفته می‌پندارد. این قصه به‌شدت نزدیک به نقطه ملتهب زندگی خانوادگی شهری شده است. پوران درخشنده با درایت و تسلط آن را ساخته و خانم زارعی، زن این نقش را کاملا درک کرده و در آنجا افتاده است. به همین جهت هر دو ایشان را واجد جایزه دانستیم.

درواقع موضوع را با آقای حیدری مطرح کردید؟

پیشنهاد کردیم و قبول کردند.

چرا این موضوع را در بیانیه خود نیاوردید؟

یادتان باشد بیانیه را قبل از تعیین سیمرغ‌ها نوشتیم و نشر دادیم. روز قبل از تعیین سیمرغ‌ها، بیانیه منتشر شده است. بیانیه را اصلا بر اساس سیمرغ‌ها ننوشتیم. بیانیه ما تحلیل‌شده درباره کل ماوقع است.

بعضی‌ها این شائبه را به وجود آورده‌اند که سیمرغ بلورین متعلق به خانم حاتمی بود و اگر به خانم زارعی داده شد، به این دلیل بود که طبق فهرست منتشرشده، اسامی بهترین بازیگر زن و مرد که امیر آقایی و لیلا حاتمی بودند، لو رفته بود؟!

این شیوه ایذایی بود. این دوره با دوره‌ها و داوری‌های قبل فرق چندانی نداشت. معمولا سال‌های آخر انتخاباتی، انگیزه‌های مختلفی خودنمایی می‌کند و مراتب خاصی را به نمایش می‌گذارند که چندان ربطی به «سینما» و «داوری» ندارد. شدت حملات و تهمت‌ها بیشتر بود.

در آخر بگویم که فیلم‌های سینمایی امسال را در کل دوست داشتم. سینمای شریف و سالمی داریم و امیدوارم سینماگران ما در اندازه و قامت آثارشان باشند و نه کمتر. داوران امسال بیش از اسلاف خود آسیب دیدند؛ ولی باکی نیست. هرچه برای سینمای ملی ایران انجام دهیم، حق فرهنگ خودی را رعایت کرده‌ایم.

جمع‌بندی‌تان از اعتراض‌ها چیست؟

آنچه طراحی و اجرا شد و در شکل رسانه‌ای و اخبار واکنش پیدا کرد، اساسا به نفع «سینما» نبود. می‌شد تحلیل کرد و نظر داد. با هیاهو و تهمت فقط آب را گل‌آلود می‌کنند. کهنه‌کاران نقادی می‌دانند که نقد همه فیلم‌های جشنواره قواعدی دارد؛ نخست آنکه همه فیلم‌ها را دیده باشی. دوم آنکه زمانی از دیدن بگذرد تا مقایسه صورت گیرد. مقایسه یعنی «داوری» و اهلِ نقد و نظر «داوری» نمی‌کنند؛ بلکه نقد هنری، تکنیکی، علمی و فرهنگی یک «فیلم» را انجام می‌دهند. اهلِ نقد مستقل چنین هستند. آن دسته که «سیاست‌باز» هستند و صاحب گروه و دسته، کارشان معلوم است و در هر کاری که باشند، آن کار درست است و در هر گروهی که نباشند، آن را می‌کوبند؛ کاری به سینمای ملی و آبروی اشخاص و... ندارند. بعد با کمال تعجب می‌گویند: «چرا فیلم‌سازان از انتقاد گریزانند؟!!». گروهی هم در فضای مجازی به دنبال «خبرسازی» و جنجال و به قول خودشان «مصاحبه‌های پرتیتر»! هستند. اساسا عاشق «رسوایی»اند و امسال جهان به کام‌شان بود.

«من» در سینمای «ما» بسیار مهم شده است. «من»های زیادی را می‌بینید که در همه عرصه‌های سینمای ملی از مدیریت، جشنواره، برنامه‌های کلان، عرضه فیلم، نمایش، بین‌المللی و... ، صاحب نظریه و تئوری هستند. این «من»ها فرصت «ما»شدن را به سینما نمی‌دهند؛ البته ابایی ندارند در جشنواره فجر با هجمه‌ها هماهنگ شوند و بتازند و حتی به «نامزدها» که بخشی از پیکره سینما هستند، توهین کنند. بحران نقد، بحران مناسبات جدید و محتوم تغییر ماهیتی سینما، بحران جوان‌گرایی سینمای ملی و ضرورت تدارک روانی و روحی اهل سینما، ازجمله مواردی است که در بستر این جشنواره نمودی خاص یافت.

ادامه از صفحه ۱۰

به خاطر «نی» از خود گذشتم

شرط اینکه یک آهنگی به‌اصطلاح گل کند و در میان آثار موسیقی جایگاهی به دست بیاورد؛ داشتن یک ارکستر خوب و هماهنگ، آهنگ‌سازی خلاق و آگاه به شرایط و مقتضیات زمان و مکان (اینکه بداند موسیقی در زمان و مکان جاری و روح زمانه خود است) و آهنگ و رهبر ارکستر به همراه نوازنده‌هایی است که با یکدیگر هماهنگ باشند و خواننده نیز به عنوان سخنگوی اثر با همه عوامل هم‌صدا و هماهنگ باشد و همین‌طور برعکس؛ مثل آثار روان‌شاد غلامحسین بنان و زنده‌یاد مرتضی‌خان محجوبی که تا ابدیت تازه و پویا و ماندگار هستند و یکبارمصرف نیست. [کارهای خوب موسیقی یکبارمصرف نیستند، همیشگی هستند].

شما تا به حال شده آهنگ‌سازی کنید؟ برای مثال، آوایی یا قطعه ملودی به ذهن شما رسیده و شما با استفاده از دانش موسیقایی خود آن را نوشته و برای نوازندگی نی تنظیم کرده باشید.

نه به‌صورت حرفه‌ای، اما همان چهارمضراب‌هایی که در آلبوم [گل و نی] و آلبوم [نوای نی] ارائه کردم از قطعاتی است که ساخته و پرداخته خودم است. من هرگز از کسی تقلید نکرده‌ام.

هیچ‌وقت به این موضوع فکر نکردید که روزی بخواهید به‌صورت حرفه‌ای وارد عرصه آهنگ‌سازی شوید؟ مثل استاد پرویز مشکاتیان که هم نوازنده سنتور بود و هم آهنگ‌ساز و نغمه‌پرداز... .

نه، من از میان تمام رشته‌های موسیقی از جمله؛ رهبری ارکستر یا آهنگ‌سازی یا نوازندگی و خوانندگی، از آنجایی که شیفته صدای نی استاد کسایی بودم، بنابراین ساز نی شد ساز تخصصی من و نوازندگی آن حرفه و هنر من... این ذوق و معرفت پرویز مشکاتیان بود که او را به چنین مرتبه‌ای رسانید وگرنه هر نوازنده یا کسی که ملودی را زمزمه می‌کند که آهنگ‌ساز نمی‌شود یا هر دکترای ادبیاتی که شاعر و ادیب نمی‌شود یا هر شاعری که نمی‌تواند مثنوی بسراید و حماسه‌سرایی کند و سخن از عشق و معرفت و هنر بگوید. هر شاعری دارای ذوق ادبی و معرفت هنری نیست، کسی مثل شاطر عباس صبوحی با آنکه سواد نداشته اما شاعری توانا بوده است. بنابراین من ترجیح دادم به عنوان یک نوازنده و معلم در عرصه موسیقی فعالیت کنم.

چرا جوانان ما در عرصه موسیقی این‌قدر سنت‌گریز و تجددزده هستند، سردرگم هستند، نه اصالت موسیقی ایرانی را درک کرده‌اند نه فرهنگ غرب را خوب شناخته‌اند!

متأسفانه دنبال شناخت و تحلیل موضوعات نرفتند! در پی فهم اصالت فرهنگ موسیقی خود نبودند و متأسفانه این عدم شناخت و احساس مسئولیت در جوانان ما لطمه جبران‌ناپذیری به پیکر موسیقی سنتی ما زده است. ما الان به نسبت دیگر سازهای ایرانی نوازنده خوب و قابل نی خیلی کم داریم، من به عنوان یک معلم موسیقی، در کلاس‌های گوناگون شاهد هستم خیلی‌ها هستند که بعد از دو ماه دیگر نمی‌آیند و به‌کل موسیقی را رها می‌کنند. چون هم نی ساز مشکلی است و هم آنها تن به تمرین و ممارست نمی‌دهند و سخت‌کوشی و هدف ندارند. باید سال‌ها تمرین کنند تا بتوانند صدای آن را دربیاورند. گمان می‌کنند می‌توانند یک شبه ره صدساله را بروند. متأسفانه اکثر هنرجویان و دانشجویان ما امروز نه نبوغ موسیقایی دارند نه بینش هنری! و این بزرگ‌ترین لطمه به آینده موسیقی ملی ایران است.

استاد، چه توصیه‌ای برای جوانان دارید؟

قدر جوانی خود را بدانند و این سرمایه گران را ارزان از دست ندهند. احترام پیش‌کسوتان و بزرگ‌ترها را مقدم بر هر آیین و رسمی قرار دهند. فرهنگ و سنت‌های اصیل سرزمین خود را بشناسند و به معیارهای فرهنگ ایرانی پایبند باشند. ما برای داشتن چنین فرهنگ و هنر باشکوهی خون‌دل‌ها خورده‌ایم.

صحنه

ساختمان بی‌هویت؛ شهر آشفته

سیدمصطفی موسوی‌لاری: روند تغییرات در معماری جهان از قرون نوزدهم و بیستم به‌شدت تسریع شد. پیشرفت‌های ناگهانی فناوری و تفکیک عناصر سازه‌ای ساختمان از دیوارها موجب شد دوره‌های دگرگونی در معماری کوتاه شود. یکی از معماران بزرگ در اوایل قرن بیستم عنوان می‌کند صنعت ساختمان درحال‌حاضر در دو رشته اصلی (معماری و سازه) پیش می‌رود که یکی در اوج قرار دارد و دیگری در حضیض. این سخن حاکی از آن بود که پیشرفت شگفت‌انگیز فناوری ساخت، معماران را از خود بی‌خود ساخته و بسیاری از اصول انسان‌مدارانه معماری را نادیده گرفته‌اند و گرایش به فرم بر معنا پیشی گرفته است. هنوز معمارانی هستند که دوران مدرنیسم در معماری را می‌پسندند، اما به‌هرروی از دهه هفتم قرن بیستم پست‌مدرنیسم بر مدرنیسم چیرگی یافت و بازگشت به برخی از اصول مغفول‌مانده در دستور کار معماران قرار گرفت. هویت در معماری مفهومی است که به‌تبع رویکرد پست‌مدرنیستی، امروزه روی آن تأکید می‌شود. اینکه چه طرحی می‌تواند اثری هویتمند محسوب شود، بین نظریه‌پردازان معماری محل اختلاف است. برخی کپی‌برداری از آیتم‌های معماری گذشته را مایه هویت‌بخشی می‌دانند و برخی دیگر بهره‌گرفتن از روح معماری پیشین را کافی می‌دانند؛ اما بی‌شک تشخیص بی‌هویتی شماری از سبک‌های معماری در سال‌های اخیر در کشورمان کار چندان دشواری نیست. رواج ناگهانی ساختمان‌هایی با نمای سنگی موسوم به «نمای رومی» در مناطق شمال تهران که منجر به اشاعه این سبک بی‌هویت به تمام کشور شده، ازجمله مواردی است که حتی موجب اعتراض مقام معظم رهبری نیز قرار گرفت و چندی پیش شهرداری تهران را ملزم به رعایت شئون معماری ایرانی - اسلامی نمودند؛ اما چه سود که اهمال مدیریت شهری در دهه اخیر امکان اصلاح سیمای شهر را تقریبا از میان برده است. امروز ذائقه بخشی از جامعه تغییر یافته است که می‌توانم به‌جرئت بگویم اکثریت آنها تازه به دوران‌رسیده‌های فضای اقتصادی سال‌های اخیر هستند. امروز سبکی موردتوجه این قشر قرار گرفته است که هیچ ابایی ندارد خود را «کلاسیک اروپایی» بنامد؛ یعنی طرح‌هایی که می‌تواند برای غربی‌ها جنبه هویت‌مند داشته باشد در شهرهای ما در حال اجرا هستند. مایه تأسف است در کشوری که صاحب سبک در معماری جهان است و علاقه‌مندان به معماری از اقصی نقاط جهان برای بازدید از بناهای اصیل آن با شوق به این دیار می‌شتابند، چنین مورد هجوم طرح‌هایی واقع شود که اگرچه ممکن است در کشورهای خودشان اصیل و زیبا باشند، اما در کشور ما نمونه بارز «نفوذ فرهنگی» محسوب می‌شوند. اگرچه پس از هشدار عالی‌ترین مقام کشور، شهرداری تهران با تشکیل کمیته‌های نما و تعیین برخی ضوابط تلاش در اصلاح سیمای شهری مخدوش‌شده کرده است، اما رواج این نابسامانی سال‌های سال دامنگیر این کشور و مردم خواهد بود. کاش تصمیم‌گیران شهری لحظه‌ای به این می‌اندیشیدند که مجوز احداث ساختمان‌های بی‌هویت شاید درآمد مناسبی برای شهرداری داشته باشد، اما بنای احداث‌شده حداقل ۵۰ سال سیمای شهر را آشفته خواهد کرد.

صحنه

درباره «خانم ایکس»

هویتی انکارشده

پرویز جاهد: جواد عاطفه را با داستان‌ها و ترجمه‌هایش از آثار استریندبرگ می‌شناسم. اینک او نمایش «خانم ایکس» را با بازی همسر هنرمندش، عاطفه پاکبازنیا در تماشاخانه «دا» در یوسف‌آباد تهران روی صحنه آورده است. مونولوگی نسبتا طولانی که بیانگر کابوس‌ها، اضطراب‌ها، حسادت‌ها و دغدغه‌های زن کارگر و تنهایی‌اش است که هویتش از سوی همسرش و جامعه انکار شده و احساس می‌کند به او خیانت شده است. فضای خالیِ سردابه‌ای قدیمی و نمناک با دیوارهای آجری که نمایش در آن اجرا می‌شود، نورپردازی اکسپرسیونیستی با کنتراست شدید و همراهی موسیقی اتمسفریک مینی‌مالیستی، فضای سرد و وهم‌انگیزی ساخته که با ترس‌ها و کابوس‌های خانم ایکس و زندگی سرد، ملال‌آور و یکنواخت او عجین است و نمایشی را که بیشتر کیفیتی شنیداری دارد، به تجربه بصری خاص، جالب و دیدنی تبدیل کرده است. کارگردان به خوبی توانسته فضای کابوس‌گونه متن را در صحنه روایت و مخاطب را وارد این فضای ذهنی‌مالیخولیایی کند. در مجموعه کار از نظر متن، کارگردانی و بازی قابل قبول است. عاطفه پاکبازنیا بازیگر آن یک‌تنه، از پس اجرای این نقش برآمده، کاری سخت که توان بالایی می‌خواهد. برای این زوج هنرمند، موفقیت‌های بیشتری را در دنیای نمایش آرزو می‌کنم.

ادامه از صفحه ۱۱

صیدمردگان

بی‌جهت نیست که در صحنه بعدی، پدر دوست ساموئل مشغول تعمیر یک تور ماهیگیری (یا وررفتن با گذشته) است؛ دوست ساموئل گاهی به ساموئل و گاهی به پدر نگاه می‌کند و خود ساموئل ـ نشسته در زاویه‌ای مخالفِ آن دو و خیره به روبه‌رو ـ از دردهای کودکانه‌اش می‌گوید؛ رنج ساموئل همچون رنج سوژه‌های ادبیات مدرن، محصول به‌تعلیق‌درآمدن زندگی در جزیره (روزگار) ی است که جز به ساحل‌آوردن اجساد مهاجران بی‌پناه، رهاورد دیگری ندارد. در صحنه‌ای از فیلم، دکتر چشم‌پزشک جزیره برای ساموئلِ هردم بی‌قرار نسخه می‌پیچد که چشم چپش دچار تنبلی شده و تنها راه نجات آن، بستن چشم راست در مدتی مشخص است. در رویکردی استعاری، وضعیت ما نیز دست‌کمی از اوضاع ساموئل ندارد؛ به‌واسطه اعتیاد به فرم‌های رایج رسانه‌ای، بخشی از نگاهمان به سینما (و البته به زندگی) را از دست داده‌ایم و جیان فرانکو رزی انگار قصد دارد تا با بستن این بخش از نگاه، بخش دیگر را نجات دهد. آنچه سبب ضعیف‌شدن چشم چپ ساموئل شده است بستن همواره آن به وقت هدف‌گیری پرنده‌هاست که اغلب هم به هدف نمی‌زند. اِعمال نسخه پزشک، کار شکار را دشوارتر می‌کند، اما نتیجه‌ای که به‌همراه دارد اخلاقی است؛ ساموئل دست از شکار پرنده‌ها می‌کشد و به نوازش بال‌وپرشان مشغول می‌شود. فرم نامتعارف فیلم رزی نیز قصد دارد تا هدف‌گیری‌های اغلب بی‌نتیجه ما را ـ در همسویی با اخبار و رسانه‌ها ـ به چالش بکشد؛ ممکن است در اوایل فیلم ـ همچون ساموئل در روزهای اولیه بستن یکی از چشم‌ها ـ با مصائبی روبه‌رو باشیم، اما رفته‌رفته نتیجه‌ای که حاصل می‌شود اخلاقی است؛ از رهگذر تمرکز بر وضعیت رقت‌بار مهاجران، با تصویری از آفریقا مواجه می‌شویم که ای‌بسا ترسناک‌تر از آن چیزی است که دم‌به‌ساعت از طریق رسانه‌ها دیده‌ایم.